



چشم بسته قانون و آمار به روی کودکان جامانده از تحصیل

گزارش تحقیقی جام جم آنلاین از وضعیت آماری و علل محرومیت کودکان از درس...

گزارش تحقیقی جام جم آنلاین از وضعیت آماری و علل محرومیت کودکان از درس چشم بسته قانون و آمار به روی کودکان جامانده از تحصیل

بچه‌هایی که این گزارش برای شان نوشته شده است، هرگز شاید تا پایان عمر خواندن و نوشتن یاد نگیرند تا بتوانند حتی این مطلب را روان و بی غلط تا پایان بخوانند و با خبر شوند کسانی نگران شان بوده‌اند اما همه آنهایی که می‌توانند این مطلب را بخوانند حتماً دین، دقبا، آ، بچه‌ها بگدند، دارند.

شمار کودکان محروم از تحصیل در کشورمان، بر اساس آمارهای رسمی، هم اکنون حدود 250 هزار نفر است که هر سال حدود 20 هزار نفر نیز به تعدادشان اضافه می‌شود اما آمارهای غیر رسمی این رقم را بیش از سه میلیون و 800 هزار نفر نشان می‌دهد؛ کودکانی که حق درس خواندن و تغییر سرنوشت شان از آنها گرفته شده است اما حتی آنقدر به چشم قانون نیامده‌اند که با پایمال کنندگان حق شان برخوردی جدی شود و به هر حال چه 250 هزار نفر باشند و چه 3 میلیون نفر، تک تک شان انسان‌هایی هستند که در بزرگسالی، بخشی از آینده کشورمان به آنها سپرده می‌شود.

عدد بازی مسئولان؛ آمارها دروغ می‌گویند یا

فاطمه قربان، معاون ابتدایی وزارت آموزش و پرورش، در سال 1389 اعلام کرد که در مهر آن سال 100 تا 130 هزار دانش آموز از تحصیل باز مانده‌اند. علی باقرزاده، رئیس سازمان نهضت سواد آموزی اما دو سال بعد توضیح داد که 98 درصد دانش آموزان لازم‌التعلیم، تحت پوشش تحصیلی و 2 درصدشان از آن محروم مانده‌اند که نهضت سواد آموزی و آموزش پرورش در پی شناسایی شان است.

اگر به آمار ارائه شده از سوی این مسئول تکیه کنیم و بپذیریم که آمار دانش آموزان در کشورمان بر اساس آخرین اطلاعات ارائه شده از سوی وزارت آموزش و پرورش کمی بیش از 12 میلیون نفر (12 میلیون و 242 هزار نفر) است که در واقع همان 98 درصد دانش آموزان لازم‌التعلیم و تحت پوشش تحصیلی قرار گرفته هستند، پس با یک محاسبه ساده ریاضی می‌توان تخمین زد آن دو درصد کودکانی که از مدرسه جا مانده‌اند، حدود 249 هزار نفر هستند که البته باز هم بنابر آمارهای ارائه شده از سوی نهضت سواد آموزی و آموزش و پرورش، سالی 20 هزار نفر به جمعیت شان اضافه می‌شود.

رئیس سازمان نهضت سواد آموزی در همان گفتگوی مردادی، توضیح داد که $171\#$ تعداد زیادی از کودکان باز مانده از تحصیل، معلولیت ذهنی دارند و به مدرسه نمی‌روند.

اما همه این‌ها را که گفتیم فعلاً فقط نقل قول است و شما هم مثل ما نباید صرفاً به این ادعاها بسنده کنید چون تحلیل‌ها و اعداد و ارقامی دیگر هم وجود دارد و تفاوت شان با این اعداد چنان زیاد است که حتماً شگفت زده خواهید شد.

.... و اما شگفتی

بر اساس آخرین سرشماری در کشور که در سال 90 انجام شده است جمعیت 5 تا 9 ساله‌های ایران حدود 5 میلیون و 650 هزار نفر، 10 تا 14 ساله‌ها 5 میلیون و 670 هزار نفر، و 15 تا 19 ساله‌ها 6 میلیون و 600 هزار نفر است که ثابت می‌کند در مجموع حدود 18 میلیون نفر در کشورمان بین 5 تا 19 سال قرار دارند.

اکنون با توجه به آهنگ تغییرات جمعیتی در گروه‌های سنی مختلف می‌توان از نظر آماری حدس زد احتمالاً جمعیت 5 تا 6 ساله‌ها و جمعیت 18 تا 19 ساله‌ها، در مجموع باید حدود یک میلیون و 450 هزار نفر باشد و بنابر این جمعیت 6 تا 18 ساله‌های کشور باید بیش از 16 میلیون و 500 هزار نفر باشد.

حالا حتی اگر فرض کنیم که این جمعیت از سال 90 تا کنون هیچ تغییر نکرده است که البته صد در صد بیشتر شده باز هم با کسر تعداد دانش آموزان کشور (12 میلیون و 242 هزار نفر) باز مانده‌ها از تحصیل باید دستکم حدود 4 میلیون نفر باشند.

توجه داشته باشید اگر بخواهیم دقیق‌تر باشیم باید بپذیریم که جمعیت 6 تا 18 ساله‌ها در طول دو سال گذشته بیشتر شده و بنابر این تعداد جا مانده‌ها از تحصیل هم به همان نسبت زیادتر شده است.

حالا یکبار دیگر به گفته‌های رئیس نهضت سواد آموزی دقت کنید او معتقد است که گروهی از دانش آموزان در سن تحصیل، معلولان ذهنی تعلیم ناپذیر هستند.

جالب است بدانید بر اساس آمارهای جهانی در هر جامعه‌ای حدود 2 الی 3 درصد از جمعیت هر کشور را معلولان تشکیل می‌دهند اگر همین نسبت در جمعیت دانش آموزی کشور نیز وجود داشته باشد حداکثر 120 هزار نفر دانش آموز معلول در این جامعه 4 میلیون نفری هستند که فقط شمار بسیار اندکی از آنها آموزش ناپذیرند و بقیه توانایی یاد گرفتن دارند و با این حساب به هر حال تعداد آموزش پذیرها در کشورمان بیش از 3 میلیون و 800 هزار نفر است که مسئولان آن را تا 240 هزار نفر کاهش داده‌اند.

جام جم آنلاین برای پیگیری علل تناقض آماری در تعداد کودکان جامانده از تحصیل با وزارت آموزش و پرورش تماس گرفت که متأسفانه با وجود همکاری روابط عمومی این سازمان، مسئول مربوط به آن حاضر به پاسخگویی نشد.

چرا مدرسه نمی روند؟

بیشتر کودکانی که ترک تحصیل می کنند از استان های محروم کشور و حاشیه شهرهای بزرگ هستند. محمد رضا وجدیان، مشاور تحصیلی است که ترک تحصیل خیلی از بچه های روستا را به چشم خودش دیده است. او اعتقاد دارد در مقطع تحصیلی دبستان معمولا وضع بد اقتصادی خانواده ها، علت اصلی ترک تحصیل بچه ها یا به طور کلی جا ماندن شان از تحصیل است اما در مقاطع بالاتر یعنی وقتی دانش آموزان در دوره راهنمایی یا دبیرستان درس خواندن را ترک می کنند مسائلی همچون بی انگیزگی برای ادامه تحصیل هم به آن اضافه می شود.

به عبارتی دیگر دانش آموزان در مقاطع تحصیلی بالاتر، حساب و کتاب می کنند که تحصیل در منطقه ای محروم برای شان چه فایده ای دارد وقتی محکومند در بزرگسالی همان مشاغل پدر و مادرهای شان را ادامه دهند. از سوی دیگر هنوز در بسیاری از روستاهای کشور، مدارس حتی در مقطع ابتدایی وجود ندارد و هر دانش آموز برای تحصیل باید راه چند ده کیلومتری را تا مدرسه ای در روستایی دیگر طی کند که معمولا ممکن نیست چون به شدت هزینه بر است. بچه های روستایی اما تنها باز ماندگان از تحصیل نیستند و خیلی از خانواده ها بویژه در حاشیه شهرهای بزرگ، از فرزندان شان به عنوان نیروی کار برای چرخاندن چرخ اقتصاد خانواده ها استفاده می کنند.

قانون حوصله بچه ها را ندارد؟

کودکان کار و خیابان و کودکان روستایی در مناطق محروم، در شرایطی به علت فقر، از تحصیل محروم می شوند که بر اساس اصل 30 قانون اساسی و 171؛ دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد. « اما حقیقت این است که برای این کودکان، تحصیل رایگان نیست و متولی خاصی هم برای پیگیری علت محرومیت بچه ها از تحصیل در کشورمان وجود ندارد.

حسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران ایران شرح می دهد که دولت برای نهادینه کردن آموزش باید از تشکل های غیر دولتی در کشور بیشتر کمک بگیرد تا دستکم آنها، پیگیر وضعیت کودکان بازمانده از تحصیل شوند و برای شان کلاس های آموزشی متناسب با وضعیت زندگی شان برگزار کنند برای مثال اگر این کودکان، کار می کنند و نهادهای غیر دولتی نتوانسته اند خانواده های شان را راضی به کار نکردن بچه های شان کنند، حداقل می توانند در ساعت های استراحت کودکان به آنها آموزش دهند یا حتی افراد داوطلب و خیرخواه را برای آموزش کودکان روستایی به روستاهای محروم بفرستند.

موسوی چلک البته تأیید می کند که هم اکنون برخی سازمان های مردم نهاد در حوزه تحصیل کودکان فعالیت می کنند اما شمارشان اندک است و از آزادی عمل چندانی برای آموزش بچه ها برخوردار نیستند.

وجدیان، مشاور تحصیلی نیز این موضوع را تأیید می کند و حتی بر این باور است که باید محتوای درسی کتاب های آموزشی این گروه از کودکان، با کودکان عادی متفاوت باشد برای مثال از آنجا که خانواده های آنها نمی توانند در یادگیری درس ها کمک شان کنند باید مباحث ساده تری در کتابهای درسی شان گنجانده شود تا بچه ها به تنهایی بتوانند مطالعه شان کنند.

وجدیان می گوید: گروهی از کودکان محروم مانده از تحصیل هم از خانواده های آشفته هستند برای نمونه پدر و مادر معتاد دارند یا خانواده های شان به علت طلاق از هم گسیخته شده اند و کسی به محرومیت کودکان شان از تحصیل اهمیتی نمی دهد.

موسوی چلک رئیس انجمن مددکاری هم این موضوع را قبول دارد و اشاره می کند که در کشورمان هنوز هیچ قانونی برای ملزم کردن والدین به تحصیل کودکان شان وجود ندارد. او وقتی از نبود قانون حرف می زند یاد لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان می افتد که در سال 1385 تدوین شد و در سال 1387 در شورای عالی قضایی تصویب شد و در سال 1390 از دولت به مجلس رفت و هنوز تکلیفش مشخص نیست در حالی که در این لایحه، تعریف قانونی والدین بد سرپرست مشخص شده است و اگر پدر و مادری مانع تحصیل فرزندشان شوند بدسرپرست محسوب می شوند و می توان با آنها برخورد قانونی کرد.

محمد رضا نومیری که خودش مرد قانون است و وکیل پایه یک دادگستری، به اندازه موسوی چلک نسبت به قانون بدبین نیست و می گوید حتی حالا هم قوانینی وجود دارد که بشود از آنها برای ملزم کردن والدین به تحصیل فرزندان شان استفاده کرد برای نمونه قانون 9 ماده حمایت از کودکان و نوجوانان که در سال 1381 تصویب شده گرچه مختصر و مفید است اما به صراحت اشاره می کند که ممانعت از تحصیل کودکان، جرمی عمومی است یعنی نیاز به شاکی خصوصی ندارد و مجرم به جزای نقدی و حبس محکوم می شود.

در این قانون البته حد ممانعت از تحصیل مشخص نشده و اشاره نشده است کدام نهادها و سازمان ها باید کودکان بازمانده از تحصیل را شناسایی کنند و پیگیر حقوق شان شوند در حالی که به گفته نومیری، همه این موارد در لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان که مدت هاست در مجلس خاک می خورد گنجانده شده و حتی در آن، بر راه اندازی مراکزی در استان ها برای پیگیری حقوق کودکان تأکید شده است.

دینی بر گردن ماست

کودکانی که این گزارش برای شان نوشته می شود، همان بچه هایی هستند که بیشترشان به علت فقر یا نابسامانی خانواده از تحصیل جامانده اند، همان هایی که دولتمردان حتی آمارشان را به درستی نمی دانند، همان هایی که لایحه حمایت از آنها سال هاست در مجلس جا مانده و کسی وقت نکرده به قانون تبدیلیش کند تا اجرایی شود، همان هایی که شاید هرگز تا پایان عمر آنقدر خواندن و نوشتن یاد نگیرند که بتوانند حتی این مطلب را روان و بی غلط تا انتها بخوانند و با خبر شوند که کسانی نگران شان بوده اند اما، همه آنهایی که می توانند این مطلب را بخوانند حتما دینی در قبال آن بچه ها بر گردن دارند، شما از این دین، با خبرید؟

